

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۱) كَلَّا وَالْقَمَرَ (۳۲) وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ (۳۳) وَالصُّبْحِ إِذَا أَصْفَرَ (۳۴) إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۵) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ (۴۴) وَكُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيَّوْمِ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷)﴾

سوره مبارکه «مدثر» که در مکه نازل شد، گذشته از آن عناصر محوری یعنی مبدأ و معاد و وحی و نبوت را تبیین می‌کند، جریان‌هایی که در صدر اسلام در مکه اتفاق افتاد، آنها را هم تبیین می‌کند. ضمن بیان نظر آنها، نظر خود را هم اعلام می‌کند که قرآن حرف یک بشر نیست، بلکه حقوق بشر است. آنها گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾، یعنی حرف یک آدم معمولی است. قرآن در چند جا می‌فرماید که این حقوق بشر است، نه حرف یک بشر. ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ است، دو جا این جریان حقوق بشر و همگانی و کلی بودن و دائم بودن را بازگو می‌کند.

در مطالب قبل اشاره شد که ذات اقدس الهی انسان را با سرمایه خلق کرد، یک لوح نانوشته به انسان نداد که انسان چیزی را یاد بگیرد از بیرون. آن یازده سوگندی که در سوره مبارکه «شمس» است، این است که ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛^۱ قَسَم به جان آدمی و قَسَم به کسی که جان آدمی را «مستوی الخلقه» خلق کرد. این مثل بدن نیست که گاهی انسان بدنش سالم است، گاهی سالم نیست. روح را «مستوی الخلقه» خلق کرد: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾. آن وقت در تفسیر تسویه نفس، تفسیر «مستوی الخلقه» بودن روح با «فای فصیحیه» فرمود: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ یعنی انسان روح او نقص ندارد؛ مثل بدن نیست که گاهی ناقص باشد، روحش «مستوی الخلقه» است. استوای خلقت روح به الهام الهی است. این سه تا ضمیر «هاء» به نفس برمی گردد: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. آن خطوط کلی اخلاق و حقوق را در درون هر کسی نهادینه کرده است. این بیان روشن سوره «شمس» است.

و در جریان سوره «اعراف» که فرمود ما همه را حاضر کردیم، از همه اقرار گرفتیم، خود را معرفی کردیم: ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمُ ۚ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾. همه گفتند: ﴿بَلَىٰ﴾.^۲ اگر اینها آگاه به معارف الهی نبودند به وحدانیت حق آگاه نبودند، هرگز نمی گفتند ﴿بَلَىٰ﴾. پس این دو دلیل نشانه آن است که در درون انسان معرفت حق است، معرفت وحی و نبوت هست، معرفت معاد هست و امثال آن.

مطلب سوم آن است که در سوره «نحل» و سایر سور فرمود انسان دو تا علم دارد: یک علم میزبان، یک علم مهمان. علم میزبان آن است که ذات اقدس الهی در درون آفرینش او نهادینه کرد، او را با آن علم خلق کرد که ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. علم میزبان همان است که در حوزه و دانشگاه یاد می گیرد که در سوره «نحل» فرمود:

۱. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾،^۳ این ﴿شَيْئًا﴾ که نکره در سیاق نفی است؛ یعنی هیچ چیزی بلد نبودید؛ حتی ساده‌ترین و بدیهی‌ترین چیزهای حسی که آتش گرم است را نمی‌دانستید. وقتی کودک به دنیا می‌آید، نه از حرارت آتش با خبر است و نه از سمّ مار. با مار ممکن است بازی کند. فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ و برای اینکه چیزهایی را در حوزه و دانشگاه یاد بگیرید: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. بعد هم فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۴ است و مانند آن. اینها علم مهمانی است که ما در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها یاد می‌گیریم. آن علم میزبان است. دستور دین این است که یک مهمان دعوت کنید که با میزبان بسازد. چیزی فرا بگیرید به جانتان وارد کنید که با صاحبخانه بسازد، اولین درگیری و نفاق و اختلاف درونی است، هرگز آرام نیستید. چیزی یاد بگیرید که با آن صاحبخانه بسازد. با توحید بسازد، با وحی و نبوت بسازد، با معاد بسازد، با دین بسازد. اگر چیزی را یاد گرفتید و وارد دل کردید، این مهمان ناخوانده با میزبان درگیر است، هرگز آرام نمی‌گیرید. این خاصیت علم‌های الحادی و سکولاری و مانند آن است.

حرف‌ها هم همین‌طور است، اخلاق هم همین‌طور است. چیزهایی به ذهنتان جا بدهید، به درون خود راه بدهید که کینه کسی نباشد، اختلافی نباشد، فساد نباشد؛ وگرنه همیشه درگیر هستید، برای اینکه آن داخل کسی است که می‌گوید من صاحبخانه هستم، این چیزی که تو آوردی، این جا را تنگ می‌کند. این سه تا ضمیر «هاء» کارساز است، پس این دو اصل که ذات اقدس الهی، چه در سوره «شمس»، چه در سوره «اعراف»، چه در هنگام اقرارگیری که ﴿قَالُوا بَلَى﴾ گفتیم، چه در موقع آفرینش، فرمود انسان را «مستوی الخلقه» خلق کردیم، نشان می‌دهد که در آن لایه‌های درونی ما، معارف دین هست، اخلاق هست، فضیلت هست. به هیچ کسی یاد ندادند که عدالت چیز خوبی

۳. سوره نحل، آیه ۷۸.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

است، ادب چیز خوبی است، وفای به عهد چیز خوبی است، احترام چیز خوبی است. الآن شما از این هفت میلیارد یا هشت میلیارد بشری که روی کره زمین یاد می‌کنند، همه اینها را می‌دانند.

می‌ماند مطالب دیگر، آن مطالب را در سوره مبارکه «نحل» شروع می‌شود که شما یک سلسله مهمان‌هایی دعوت کنید که با میزبان بسازد یا اخلاق است یا آداب هست یا سنن هست یا علم هست در هر رشته‌ای، وگرنه در داخله مشکل جدی پیدا می‌کنید. این نزاع درونی است، آرام نمی‌گیرید، با قرص باید بخوابید. آرام نیستید آن که ﴿الْأَبْذَرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۵ برای اینکه چیزهایی دعوت کرده که با صاحبخانه می‌سازد؛ اخلاق خوب، آداب خوب، علم خوب، همه اینهاست.

مطلب بعدی آن است که آن چون لایه دوم است؛ یعنی ﴿فَالْتَمِمْهُمْ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، براساس الهام است نه براساس تعلیم سمعی و بصری؛ اینکه روی لایه اول است و تعلیم سمعی و بصری که فرمود: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾، این لایه اول روی لایه دوم است. انبیا آمدند طبق بیان نورانی حضرت امیر در همین اولین خطبه نهج‌البلاغه فرمود: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۶؛ یعنی آن لایه زیرین دفینه است، آن گنجینه است. انبیا آمدند این خاک‌ها را کنار ببرند، آن گنجینه را ظاهر کنند و بگویند درون شما این است؛ لذا وقتی اینها حرف می‌زدند همه سر تکان می‌دادند که بله؛ مثل اینکه این حرف‌ها را ما در جایی شنیدیم. این حرف‌ها برای ما آشناست؛ مثل اینکه این حرف‌ها را در جایی شنیدیم. اینکه در جایی شنیدیم، همان ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ است که ما شنیدیم. این اولین خطبه نورانی حضرت امیر که فرمود: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» این است. «ثوره»؛ یعنی انقلاب. برای اینکه بالا را پایین می‌آورد، پایین

۵. سوره رعد، آیه ۲۸.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱.

را بالا می‌آورد، شورش‌ی ایجاد می‌کند در زمین، پس ثور را ثور گفتند برای همین است؛ «ثورة»؛ یعنی انقلاب. انبیا آمدند برای انقلاب که آن لایه درونی را دریاورند به ما نشان بدهند که شما این هستید.

یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج‌البلاغه دارد - حیف این نهج‌البلاغه که الآن دست ما کوتاه است - شما ببینید غالب این خطبه‌ها نه اول دارد نه آخر دارد. برای یک سخنران که کسی بخواهد بکند چهار جمله خوب است؛ اما اگر کسی بخواهد محقق باشد، کلام نورانی حضرت امیر که فرمود: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»؛^۷ من مثل علمای معمولی و عادی نیستم، من سیل دارم. شما تا سد نسازید، راه‌بند نسازید، لایروبی نکنید، این شما را می‌برد. می‌بینید بارها به عرض شما رسید، الآن ما در سلسله جبال البرز که داریم زندگی می‌کنیم در تهران و اینها، از آن قسمت‌های گلستان و قبل از گلستان گرفته تا این قسمت‌های قزوین و اینها همه دامنه همین کوه البرز است. اینها هیچ کدام سیل ندارند؛ اما قله دماوند هر وقت یک باران توند می‌آید، سیل است از بس بلند است! فرمود من این کوه‌های معمولی نیستم، من آن کوهی هستم که از من سیل می‌آید: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ». اینکه حضرت فرمود: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»، فرمود ما خاندانی هستیم که همان بیان رسمی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و همه انبیا که آمدند ثوره و انقلاب ایجاد کنند، ما میدان انقلاب هستیم. به هر حال انقلاب میدانی می‌خواهد، مردم باید جایی جمع بشوند و حرفشان را بزنند. در نهج‌البلاغه هست که ائمه(علیهم السلام) و اهل بیت را که معرفی می‌کند، می‌فرماید: «عَنْ مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ»؛^۸ «مستثار»؛ یعنی «مستثار»! اسم مکان است. میدان انقلاب است. میدان انقلاب را می‌گویند «مستثار». این اسم مکان است، «ثوره»؛ یعنی انقلاب، «مستثار»؛ یعنی محل انقلاب؛ یعنی میدان انقلاب؛ یعنی ما چهارده نفر میدان انقلاب هستیم.

۲. نهج‌البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۳.

۸. نهج‌البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۰۵.

اگر کسی بخواهد درون را بشکافد، انقلابی ایجاد کند و آن لایه درونی را دریاورد، اینها هستند. «عَنْ مُسْتَنَارِ الْعِلْمِ»، میدان انقلاب دینی هستند. حالا اگر «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» را کسی گوش نداد، «عَنْ مُسْتَنَارِ الْعِلْمِ» را گوش نداد، آن لایه درونی دفن است. این دفن است. دفينه که مشکل آدم را حل نمی‌کند. وقتی این دفينه مشکل آدم را حل می‌کند که آدم به میدان انقلاب برود. وقتی این دفينه مشکل آدم را حل می‌کند که «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» را گوش بدهد. اگر آن بالا بیاید، «دیو چو بیرون رود فرشته درآید»^۹، اینها دو تا کار می‌کنند: برای افراد عادی این لایروبی می‌کنند، این مهمان‌های ناخوانده را طرد می‌کنند، این می‌شود: «دیو چو بیرون رود»، آن وقت آن لایه اول درمی‌آید. برای اوحدی از مردان الهی اینها منتظر نیستند که «دیو چو بیرون رود فرشته درآید»، فرشته درمی‌آید و دیو را بیرون می‌کند، این حرف آن حافظ حرف متوسطین است، وگرنه اوحدی از اهل معرفت اینها می‌آیند بیرون و دیو را بیرون می‌کنند. این طور نیست که منتظر باشند «دیو چو بیرون رود فرشته درآید»! نه، ﴿تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^{۱۰}، همین که می‌بینید دیوی، در گوشه‌ای، نغمه‌ای دارد، او را طرد می‌کنند. اینها منتظر نیستند که دیو بیرون برود، اینها خودشان می‌آیند، دیو را بیرون می‌کنند.

پس این «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ یعنی این سرمایه هست؛ حالا یا «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^{۱۱} است یا دفينه‌های دیگر است، آن بیانی که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»، این بیان نورانی حضرت امیر که در نهج البلاغه در

۹. حافظ.

۱۰. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۱۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷.

خطبه اول آمد: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»، آن بیان نورانی که در خطبه‌های دیگر هست، فرمود ما این چهارده نفر میدان انقلاب هستیم: «عَنْ مُسْتَنَارِ الْعِلْمِ».

پس اگر کسی بخواهد بفهمد در درونش چه خبر است، باید برود به سراغ این مهندسی که زمین‌شناس هستند، زمینه‌شناس هستند، گنجینه‌شناس هستند، إثاره می‌کنند، درمی‌آورند، می‌گویند این تو هستی؛ لذا همه اینها در قیامت اعتراف می‌کنند که بله، این حق بود. ما بی‌راهه می‌رفتیم. این چنین نیست که ذات اقدس الهی انسان را بی‌سرمایه خلق کرده باشد و اما آن اوصافی که درباره وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق این سؤال شده قرار دادند، این ﴿وَيُثَابَكُ فَطَهْرٌ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ و امثال آن، این نظیر اینکه به مؤمنین می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾^{۱۲} این تحصیل حاصل نیست. این دعوت به ادامه راه است، یک؛ دعوت به ترفیع درجه است، دو. درست است که این ذوات قدسی در قوس نزول صادر اول هستند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيَّنَا»^{۱۳} «اول ما خلق الله» حضرت فرمود: «نورُ جدِّنا». در قوس نزول، بله درست است؛ اما در قوس صعود مأمور هستند به «رَبِّ زِدْنِي، رَبِّ زِدْنِي، رَبِّ زِدْنِي»؛ ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^{۱۴} باید از این راه بالا بروند. بنا بر این نیست که اینها آنچه در قوس صعود دارند، اینجا کاری نکنند. در قوس صعود ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ای طاهر، طاهر باش! ای کسی که از هر رجزی هجرت کرده‌ای، هجرت کن! مثل اینکه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾. تداوم راه، از یک سو؛ مزید این راه، از سوی دیگر؛ لذا به انسان طیب و طاهر می‌گویند طیب و طاهر باش؛ یعنی راه را ادامه بده، یک؛ اضافه بکن، دو. نسبت به حضرت این طور است.

۱۲. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

۱۳. رک: بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)».

۱۴. سوره طه، آیه ۱۱۴.

اما اینهایی که اتاق فکر تشکیل دادند: ﴿فَكَرَّ وَقَدَّرَ﴾، اینها گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾، ذات اقدس الهی کاملاً این را نفی کرده که این قول بشر نیست. شش جهت را اینجا ذکر کرده در سه بند، دو به دو ذکر کرده است. فرمود این مطالبی که ما گفتیم: ﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً﴾، برای شش گروه. این شش گروه هر کدام دو به دو، یعنی دو تا سه گروه، هر کدام برنامه‌ای دارند. یک: ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾، این یک برکت. یهودی‌ها، مسیحی‌ها اینها که ﴿أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ است، یقینشان بیشتر می‌شود. اینها طبق شواهد قبلی که ما نشان دادیم، وجود مبارک حضرت را شناختند: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾.^{۱۵} ما این قدر خصوصیات پیغمبر را در کتاب‌های آنها گفتیم که اینها حضرت را کاملاً می‌شناسند: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾. این حرف‌هایی که ما می‌گوییم که عدد فرشته‌های مسئول جهنم نوزده نفر هستند، یقین اینها بیشتر می‌شود، برای اینکه اینها جزء اسرار نهفته شده در تورات و انجیل بود. این را کسی نمی‌دانست. بارها ملاحظه کردید که وجود مبارک حضرت اصلاً تورات ندید، انجیل ندید. حالا گذشته از اینکه ناخوانا بود و نانویسا به حسب ظاهر. اینها یقین پیدا کردند: ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ﴾ که عجب این که در تورات و انجیل ماست و کسی خبر ندارد، او خبر می‌دهد که عدد فرشته‌های مسئول جهنم نوزده نفر هستند! این یک؛ اینها که مؤمنین هستند، وقتی می‌بینند که این حرف در کتاب‌های آسمانی دیگر آمده، اهل کتاب تصدیق کردند، ایمان اینها زیاد می‌شود. این دو گروه در صنف اول هستند: ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، این تمام شد. اینها مزید ایمان دارند که ﴿إِذَا ثَلِثَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^{۱۶} هست. آنها یقینشان بیشتر می‌شود، آنها که اهل کتاب هستند. اینها که مؤمن هستند، ایمانشان بیشتر می‌شود. این دو گروه جزء صنف اول هستند.

۱۵. سوره بقره، آیه ۱۴۶؛ سوره انعام، آیه ۲۰.

۱۶. سوره انفال، آیه ۲.

می ماند دو گروه دوم در صنف دوم و سوم؛ ﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، چون مؤمنون هم درجاتی دارند، اهل کتاب هم درجاتی دارند. آن برترین آنها مزید یقین نصیب آنها می شود. آن برترین مؤمنان مزید ایمان نصیب آنها می شود که اینها دو گروه اند از این صنف اول. دو گروه از صنف دوم هستند، کسانی هستند که میانی هستند و متوسط هستند: ﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾؛ یعنی آن یهودی ها و مسیحی هایی که میانی هستند، دیگر شک نکنند و مؤمنون ما هم شک نکنند، این افراد میانی هستند. صنف سوم هم که دو گروه هستند: یک عده مریض هستند، یک عده کافر: ﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ﴾، این دو گروه که جزء صنف سوم هستند، کافر هستند و «من فی قلبه مرض». این «لام» در ﴿لَيَقُولَ﴾، «لام» عاقبت است. «لام»ی که در ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ﴾ به کار رفت، «لام» غایت است؛ یعنی ما این مطلب را گفتیم، برای این هدف که آن اهل کتابی که باور داشتند، یقینشان بیشتر شود، یک؛ آن مؤمنینی که باور داشتند، ایمانشان اضافه شود، دو؛ اما این صنف سوم که دو گروه هستند: کافران و ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾، اینها ﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ﴾، این «لام»، «لام» عاقبت است؛ نظیر ﴿لَيَكُونَنَّ لَهُمْ عَذَابٌ وَحَزَنًا﴾،^{۱۷} نه «لام» غایت. «لام» غایت برای ﴿لَيْسَتَيْنِ﴾ هست. این «لام» عاقبت در ﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ﴾. مرض، چه اعتقادی باشد، چه اخلاقی باشد، این را در سوره مبارکه «بقره» و سایر سور فرمودند: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾،^{۱۸} این بیماری اگر درمان نشود، اضافه می شود، چون فرمود: ﴿وَأَنْزَلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾،^{۱۹} ما نه تنها دارو فرستادیم، شفا فرستادیم. ممکن نیست کسی به قرآن عمل

۱۷. سوره قصص، آیه ۸.

۱۸. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۱۹. سوره اسراء، آیه ۸۲.

بکند و درمان نشود. این دوا نیست که گاهی «یشفی» و گاهی «لا یشفی»! این شفا است که دائماً «یشفی»، ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾.

آنهايي که با قرآن حشری نداشتند: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ که این مزید کیفری است، نه مزید ابتدایی. این مرض، گاهی در کنار کفر است، گاهی در کار نفاق. اینها نه کافر هستند، نه منافق؛ افراد ضعیفی هستند، مریضی هستند که در معرض خطر هستند که ممکن است اگر این مرض درمان نشود یا به کفر برسد یا به نفاق. در سوره «مدثر» این مریض‌ها را با کفار یکجا ذکر کرد. در سوره «احزاب» مریض‌ها را با منافقان ذکر کرد. این مرض، گاهی اگر درمان نشود، به نفاق می‌کشد این یک غده بدخیم؛ آن مرض اگر درمان نشود، به کفر می‌رسد؛ لذا گاهی بیمارانی هستند که پايانشان نفاق است، گاهی بیمارانی هستند که پايانشان کفر است؛ البته گاهی بیمارانی هم هستند که شفا پیدا می‌کنند.

پس اینها شش گروه‌اند در سه صنف، فرمود این حرف‌هایی که ما گفتیم: ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾، این دو گروه از صنف اول. ﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾، دو گروه از صنف دوم. ﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ﴾، دو گروه از صنف سوم. یک جا «لام» «لام» عاقبت است، یک جا «لام»، «لام» غایت. فرمود این حرف‌هایی که ما گفتیم فرشته‌هایی که مسئول دوزخ هستند نوزده نفر هستند، این برکات را هم دارد.

اما اینکه آنها در اتاق فکر نشستند و نتیجه و خروجی آن این بود که - معاذ الله - ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾، ما دو جا این حرف را تکذیب می‌کنیم؛ می‌گوییم این ﴿إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾، این یک؛ ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، این دو این حقوق بشر است. او می‌گوید حرف یک بشر عادی است، ما می‌گوییم حقوق بشر است. برای اِنداز بشر است. آگاهی

بخشیدن به بشر است. حرف کلی است، حرفی است فطرت‌پذیر و هیچ حرفی نیست که - خدای ناکرده - کسی نقدی بتواند داشته باشد.

در سوره مبارکه «احزاب» همین ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ را در کنار منافقان ذکر کرد؛ آیه شصت سوره مبارکه «احزاب» این است: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾، «مُرْجِف»؛ کسی است که اراجیف، اراجیف از «رَجَفَه» است و «رَجَفَه»؛ یعنی لرزه. خبری که هنوز ثابت نشده، مطلبی است که تثبیت نشده، لرزان است، پایگاه ثابتی ندارد، این‌گونه از گزارش‌ها را می‌گویند اراجیف. در صدر اسلام یک عده مرجفون بودند؛ یعنی اخبار تثبیت نشده لرزان را برای سلب آرامش و آسایش جامعه منتقل می‌کردند. فرمود اینها که اراجیف پخش می‌کنند، خبرهای تثبیت نشده پخش می‌کنند، آرامش مردم، امنیت مردم، آزادی مردم را به هم می‌زنند، اینها باید مورد تهدید قرار بگیرند. حالا آنها فعلاً بحثشان نیست؛ اما منافقون و ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾.

پس بعضی از بیماری‌ها هست که اگر - خدای ناکرده - درمان نشود، به نفاق سر درمی‌آورد. بعضی از بیماری‌هاست که اگر درمان نشود به کفر سر درمی‌آورد. اینکه در آیه محل بحث فرمود نامی از منافقون برده نشد. آیا در صدر اسلام افراد منافق یا کافر بودند یا نبودند؟ این سوره مبارکه «مَدَّثَر»؛ مثل «مَزْمَل» اینها در صدر اسلام نازل شد. این ﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾، اینها چه کسانی هستند؟ برخی‌ها خواستند بگویند ما در صدر اسلام در مکه هر کسی مؤمن بود، ایمانش صد درصد خالص بود، بنابراین این آیه احتمالاً در مدینه نازل شد. این درست نیست، برای اینکه در مدینه عده‌ای از منافقان صف کشیده بودند و نفاق اصولاً در مدینه سامان پذیرفت، در همان جریان جنگ اُحُد تقریباً یک سوم مردم مدینه گرفتار نفاق بودند، برای اینکه تقریباً هزار نفر مسلح یا آماده جنگ از خانه‌ها بیرون آمدند بروند به طرف جبهه اُحُد، تقریباً سیصد و اندی برگشتند در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)!

این طور نفاق در مکه نبود. بعضی‌ها خواستند بگویند اصلاً نفاق در مکه نبود، نفاق در مدینه است و آیاتی که از نفاق خبر می‌دهد و در سوره‌های مکه نازل شد، اینها را سعی می‌کنند توجیه بکنند!

حرف آنها این است که در مکه قدرتی برای اسلام نبود، برای حضرت نبود تا اینها منافقانه باطنشان با ظاهرشان فرق بکند و خودشان را به ایمان نزدیک بکنند. این دلیل تام نیست، برای اینکه تنها دلیل نفاق این نیست که از خطر محفوظ باشند. اینها که بوی سیاسی، شمّ سیاسی و اینها را دارند، می‌فهمند که این به هر حال پیشرفت می‌کنند، وقتی پیشرفت کردند، گفتند به هر حال اینکه تا آخر نمی‌ماند، بعد از اینکه او رفت، زمام را ما به دست می‌گیریم. این کسانی که سقیفه را سقیفه کردند، بر غدیر ترجیح دادند، اینها همان‌هایی بودند که از مکه آمدند. اینها از همان غار و غیر غار آمدند. اینها تشخیص دادند که او دارد می‌گیرد، گفتند به هر حال او که رحلت کرده، ما زمامش را می‌گیریم و همین کار را کردند. چه طور شد که غدیر را کنار زدند و سقیفه را حاکم کردند، دست همین‌ها بود.

یک بیان نورانی حضرت امیر دارد در نهج‌البلاغه که برای مالک اشتر نوشت، فرمود مالک! می‌دانی اینها چه کار کردند؟ اینها اول که دست ما را نبستند، اول که نیامدند سقیفه را بر غدیر مقدم بدارند. حضرت که رحلت کرد، شروع کردند به غارت کردن. اولین چیزی که غارت کردند قرآن و مکتب بود. فرمود مالک! «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ يُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا»؛^{۲۰} یک وقت است انقلاب می‌شود، وجود مبارک حضرت رحلت می‌کند، کسی می‌رود زمین کسی را می‌گیرد، کسی خانه کسی را می‌گیرد، یک فرش کسی را می‌گیرد، این یک غارت‌های مالی است. یک وقت کسی می‌رود دین را می‌گیرد. این از بیانات نورانی حضرت است در آن عهدنامه مالک، فرمود اولین کاری که کردند کسی زمین مردم را می‌گیرد، کسی مال مردم را می‌گیرد، یکی فرش مردم را

گرفته؛ اما اصحاب سقیفه رفتند دین را غارت کردند: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ»، من داشتم قرآن جمع می‌کردم، اینها داشتند قرآن را غارت می‌کردند. حالا وقتی قرآن غارت شد، دین غارت شد، دست آنها شد، به میل خودشان تفسیر می‌کنند. دست مرا هم می‌بندند، مردم هم قبول می‌کنند. وقتی دین به اسارت رفت، غارت شد، سخنگوی دین می‌شود اصحاب سقیفه. می‌شود اوّلی و دومی و سومی. من دستم بسته است.

اینکه مرحوم صدر المتألهین در آن رساله سه اصل دارد: «قتل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام يوم السقیفه»^۱ السقیفه»^۱ ایشان می‌گوید که روز سقیفه حسین کشته شد. از همان جا درآمد، این بیان صریح ایشان است در آن رساله سه اصل. این حرف این حکیم الهی است: «قتل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام يوم السقیفه». چرا؟ برای اینکه حرف دین را باید بزنند، دین را هم که گرفته‌اند. «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا». اگر - خدای ناکرده - انسان مواظب مکتب نباشد، مواظب دین نباشد، مواظب قرآن نباشد، مواظب عترت نباشد، بیگانه می‌برد. خدا سیدنا الأستاذ مرحوم علامه را غریق رحمت کند! ایشان اصراری دارد که نه، نفاق در مکه بود،^۲ برای اینکه شما این آیات سور مکی را چطور می‌توانید توجیه کنید؟ یکی و دو تا نیست! در سوره مبارکه «عنکبوت» ملاحظه بفرمایید! در سوره «عنکبوت» آیه یازده این است، این در مکه نازل شده است: ﴿وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾، نفاق لازم نیست که حتماً کسی قدرت ببیند، ظاهرش با باطنش فرق بکند. نه، حکومت می‌بیند، قدرت آینده می‌بیند، شمس سیاسی دارد، وارد می‌شود تا روز رحلت. همین کار را هم کردند. هنوز جنازه را دفن نکرده رفتند به طرف سقیفه؛ یعنی چه؟ کجا رفتند؟ چه چیزی را می‌خواستند بگیرند؟ همین است. جنازه آن حضرت هنوز دفن نشد، هنوز! شما رفتید به مسجد چه کاری می‌خواهید بکنید؟ چه

۱. رساله سه اصل، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

چیزی را می‌خواهید بگیرید؟ همین است! این‌طور بود که حضرت به مالک فرمود مالک! من کسی نبودم که دستم بسته بشود. اینها آمدند اصل مکتب را از ما گرفتند، مردم هم که دنبال این هستند که قرآن چه می‌گوید! اینها هم که حرف دست اینهاست، می‌گویند قرآن این را می‌گوید، دین این را می‌گوید، پیغمبر این را می‌گوید - معاذالله - وصیت نکرده! از این حرف‌ها، «إِنَّ الرَّجُلَ» کذا.

بنابراین نباید گفت که نفاق در مکه نبود و منافقین، البته در مدینه بیشتر بود. این هم یک بیان لطیفی از وجود مبارک حضرت امیر هست، آن بیان را سیدنا الأستاذ در المیزان خیلی تبیین کردند. متن آن در فرمایشات حضرت امیر است در نهج البلاغه و آن بیان این است که بسیاری از آیاتی که در سور مدینه نازل شد، از نفاق خبر داده شد و منافقین کارشکنی‌های فراوانی هم کردند: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا»^۱ فرمود هر جا دنیا باشد و حکومت باشد و قدرت باشد، اکثری مردم به آن طرف می‌روند. این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه؛ اما این را سیدنا الأستاذ خوب شرح کرده است. فرمود به اینکه جمعیت فراوان تقریباً یک سوم مردم مدینه به هر حال بوی نفاق داشتند، این یک هم با یهودی‌های داخل هم با مشرکان خارج از مدینه رابطه مستقیم داشتند، گزارش می‌دادند، این دو؛ در سوره مبارکه «مائده» دارد که ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ﴾^۲ فرمود یک عده هستند تا یک خبر جزیی در مدینه پیدا می‌شود، فوراً گزارش می‌دهند به رجال مکه می‌گویند شاید اوضاع برگردد. این در سوره «مائده» است. در مدینه نازل شد. فرمود یک عده افرادی هستند که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾، منتظرند ببینند کجا در داخله مدینه، در دستگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک مشکل پیش می‌آید، فوراً گزارش بدهند! ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾، چرا؟ ﴿يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾؛ می‌گویند شاید اوضاع برگردد،

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۲۱۰.

۲. سوره مائده، آیه ۵۲.

آنها بیايند! ﴿فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ تَادِمِينَ﴾؛ فرمود اگر آن‌طور شد، جواب خدا و پيغمبر را چه می‌گويد؟ پس اينها بودند.

پس اينها تا اين حدّ بودند از نظر مشكل سياسی. نسبت به وجود مبارك حضرت هم در «ليله عقبه» تلاش و كوشش كردند كه آن شتر را برمانند و حضرت را شهيد كنند كه اين نشد. بدترين و پست‌ترين كار اخلاقی را در «جریان إفك» انجام دادند كه به حيثيت و دودمان حضرت آسیب رسانند، اين پست‌ترين كاری بود، اين را هم كردند. چه كاری از دست منافقين برآمد كه نكردند؟! اين بيان لطيف ايشان است.

بعد فرمود اينها با پيغمبر نساختند، كاری هم از دست اينها بر نيامد كه نكنند، اهانت كردند، دهن‌كجی كردند، جاسوسی كردند، نفوذی كردند. همين كه حضرت رحلت كرد، كلاً مثل اينكه اصلاً ما منافقی در مدينه نداشتيم! اينها كجا رفتند؟ يا بگوئيم دفعتاً اينها مُردند، اينكه نيست. بگوئيم دفعتاً توبه كردند سلمان و اباذر شدند، اينكه نيست يا با حكومت ساختند «كما هو الحق». آمدند سقفي شدند. اين هست! گرچه متن در فرمايشات حضرت امير هست كه اينها كه بودند: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا»؛ اما يك شرح حكيمانه می‌خواهد كه ايشان در الميزان باز كرده اين مسئله را كه اين منافقين چه شدند؟ اين همه آياتی كه درباره منافقين است بعد از اينكه سقيفه حاكم شد و غدیر معزول شد، كجا ما از نفاق خبر داشتيم؟ کدام بودند منافقين؟ چه كار كردند؟ هيچ خبری از منافقين نيست. اين است كه وجود مبارك حضرت امير فرمود من داشتم قرآن جمع می‌كردم، من داشتم پيغمبر را غسل می‌دادم، من داشتم درباره او اين كار را می‌كردم، اينها دين را غارت كردند. يکی رفته خانه مردم را گرفته، كسی فرشی گرفته، اينها رفتند دين را غارت كردند: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا».

اینجا در این قسمت‌ها فرمود ما این کار را کردیم تا اینکه هیچ کسی کاری نکند، بعد سوگند یاد کرد که آنها اتاق فکر تشکیل دادند، من سوگند یاد می‌کنم به قمر، به لیل، به صبح که این معجزه ﴿إِحْدَى الْكُبَرِ﴾ است، تنها جریان ﴿مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا﴾ کذا نیست. اصل این حقیقت قرآن که آنها گفتند قول بشر است نه خیر! این حقیقت، حقیقت جهانی است، کلی است و همگانی و همیشگی است.

«و الحمد لله رب العالمین»